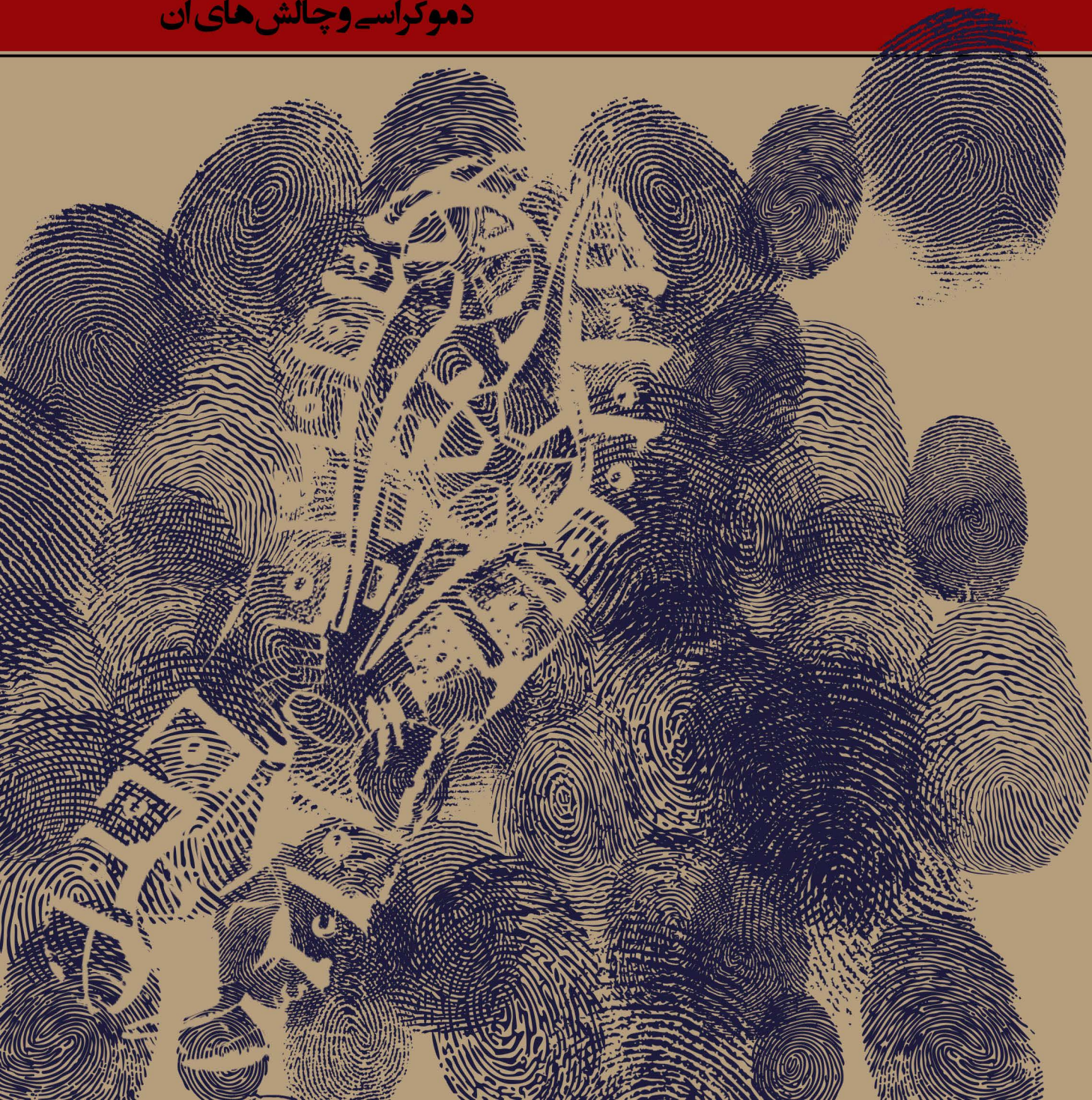


حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال هفتم، شماره ۱۸۸ / ۱۰ بهمن ۱۴۰۱ / ۳۰ ژانویه ۲۰۲۳

دموکراسی و چالش‌های آن



در این شماره می‌خوانید:

همبستگی نیروهای پیشرو، پیش و پس از گذار از جمهوری اسلامی

دموکراسی و ضمانت‌های آن؛ بیم‌ها و امیدها

دموکراسی و لزوم ایجاد نهادهای ضامن آزادی و برابری در ایران

زنان در ایران آینده؛ آیا تحقق برابری جنسیتی ممکن است؟

دموکراسی و موانع آن؛ نقش لمپن‌ها در منحرف سازی انقلاب‌های مردمی

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سرمدبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: جواد عباسی توللی (مصاحبه‌ها)

صفحه بندی: مهور خوش قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.



بهنام دارایی‌زاده

جنبش‌های اعتراضی رادیکال، مانند جنبش «زن-زندگی-آزادی» در ایران می‌توانند در صورت تحقق «شرایط انقلابی» رژیم‌های سرکوب‌گری مانند جمهوری اسلامی را بدون دخالت نظامی خارجی سرنگون کنند.

شرایط انقلابی گذار از استبداد

منظور از «شرایط انقلابی»، ترکیب معناداری از پنج وضعیت عینی است: نخست: تداوم و تعمیق بحران‌های اقتصادی. دو: ریزش در ساختار سیاسی-امنیتی حکومت، به گونه‌ای که اراده و مدیریت «سرکوب» از میان برود. سه: همبستگی و سازمان‌یابی نیروهای مخالف. چهار: نمایش بیرونی مقاومت و مبارزات سیاسی. (در قالب تظاهرات، اعتصاب‌ها یا نافرمانی‌های مدنی) پنج: شرایط مساعد منطقه‌ای و بین‌المللی است.

بررسی انقلاب‌ها در کشورهای مختلف نشان می‌دهد تحولات سیاسی رادیکال، به نوعی برآمد ترکیبی از این پنج عاملی است.

طبعاً اندیشه‌های انقلابی یا انگیزه‌های سیاسی کنشگران و سازمان‌های سیاسی نیز مهم است. در عین حال، این عوامل را می‌توان زیر عنوان‌های مختلف دسته‌بندی کرد یا برای هر یک، زیرشاخه‌های جداگانه‌ای قائل شد.

به هر روی، شواهد قابل دفاعی وجود دارد که نشان می‌دهد ترکیب معناداری از این عوامل، در «کوتاه‌مدت» یا «میان‌مدت» می‌تواند در نهایت به فروپاشی ساختارهای سیاسی استبدادی مانند جمهوری اسلامی بیانجامد.

منظور از «کوتاه‌مدت»، جنبش‌های اجتماعی-سیاسی رادیکالی است که ظرف چند هفته تا چند ماه، رژیم استبدادی حاکم را عقب می‌زنند. در این مدل، تحولات سیاسی سریع و دور از انتظار رخ می‌دهند. به گونه‌ای که کم‌تر ناظر یا تحلیل‌گری می‌تواند فروپاشی رژیم‌ها را از قبل پیش‌بینی کند.

سقوط بن‌علی در تونس، حسنی مبارک در مصر، نیکلای چائوشسکو در رومانی، انقلاب ۱۹۸۶ فیلیپین یا حتی انقلاب ۱۳۵۷ ایران را می‌توان در زمره انقلاب‌هایی دسته‌بندی کرد که در «کوتاه‌مدت» به فروپاشی ساختار حاکم منتهی شدند. در برابر، وضعیت‌های انقلابی داریم که چند سال طول کشیده است و در نهایت رژیم حاکم در برابر مقاومت نیروهای سازمان‌یافته عموماً مسلح، عقب‌نشسته است یا زیر فشارهای اقتصادی، بحران ناکارآمدی و ضعف سازمان سرکوب و... سرنگون شده است.

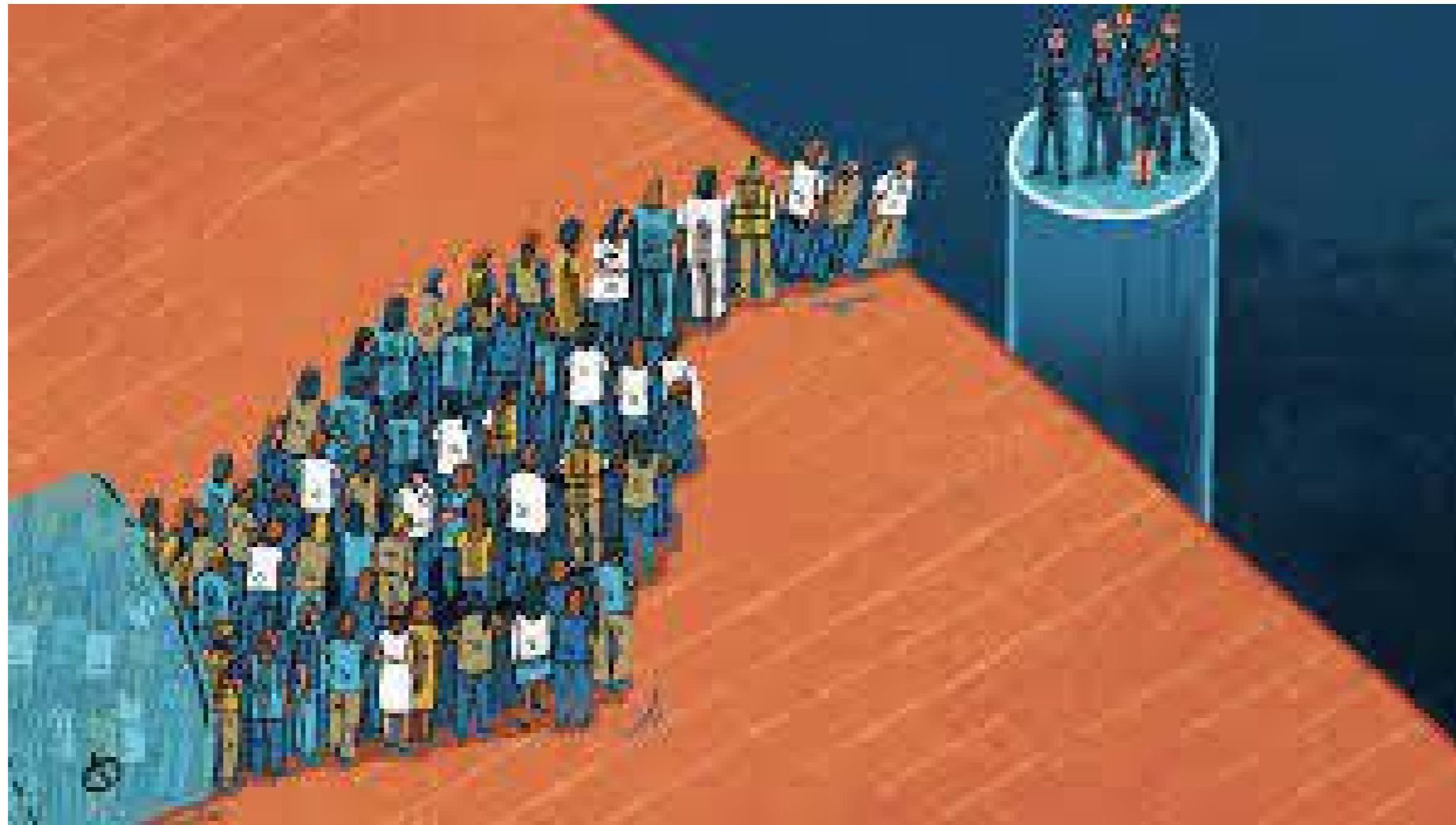
این دسته دوم، معمولاً با شکل‌گیری هسته‌های چریکی در منطقه یا شهری کوچک شروع می‌شوند و در ادامه ممکن است حتی به جنگ داخلی بیانجامد. انقلاب کوبا (۱۹۵۹)، انقلاب چین (۱۹۴۹)، انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹) از این دست است. حتی سقوط معمر قذافی در لیبی در پاییز سال ۲۰۱۱ هم می‌توان در همین دسته گنجانند.

ضرورت سازمان‌یابی نیروهای پیشرو برای دموکراسی

بررسی انقلاب‌ها و تحولات سیاسی رادیکال نشان می‌دهد هرچند جنبش‌های اعتراضی توده‌ای می‌توانند رژیم‌های استبدادی را نهایتاً سرنگون کنند، اما الزاماً از بطن سرنگونی این رژیم‌ها، یک ساختار دموکراتیک و پیشرو شکل نمی‌گیرد. شکل‌گیری و تثبیت دموکراسی‌ها، بسته به اندیشه انقلابی پیشرو، توازن نیروهای سیاسی و البته شرایط اقتصادی و منطقه‌ای مساعد دارد.

همبستگی نیروهای پیشرو، پیش و پس از گذار از جمهوری اسلامی





آن چه در اسپانیا، پرتغال، شیلی، آرژانتین، یونان یا حتی کشورهای بلوک شرق رخ داد را الزاما نمی‌توان به کشورها دیگر یا شرایط تاریخی دیگر تعمیم داد.

شکل‌گیری، تثبیت و تداوم استبداد دینی و ارتجاعی جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰ به خوبی نشان داد بدون همبستگی و سازمان‌یابی نیروهای سکولار، پیشرو و برابری خواه، بدون اتکا به «سیاست عینی»، بدون تن دادن به اتحادهای استراتژیک و دوری از سانتیمانالیسم، نیروهای پوپولیست و ارتجاعی به راحتی می‌تواند با بسیج توده‌ای و سرکوب‌های بی‌رحمانه، قدرت سیاسی برای چند دهه با بهره‌گیری از منابع عمومی کشور و تامین مالی «سازمان سرکوب» حفظ کنند.

به این اعتبار، همبستگی و سازمان‌یابی نیروهای سکولار و پیشرو و تشکیل ائتلاف‌های مقطعی، صرفاً در دوره «گذار» از استبداد سیاسی جمهوری اسلامی اهمیت ندارد؛ برای بعد از آن هم مهم است.

واقعیت این است که پس از فروپاشی استبداد جمهوری اسلامی نیز شکل‌گیری و تثبیت یک نظام سیاسی دموکراتیک، ضدتبعیض، سکولار و دموکراتیک، مستلزم همبستگی و صف‌آرایی در برابر نیروهای ارتجاعی، پوپولیست و راست افراطی است.

در این معنا، تنها همبستگی و سازمان‌یابی چنین نیروهایی است که می‌تواند با بهره‌گیری از منابع عمومی و پایان دادن به تمامی تنش‌های منطقه‌ای، عدالت اجتماعی، آموزشی و محیط‌زیستی را در دستور کار قرار دهد و از حقوق و آزادی‌های اساسی اقلیت‌ها، در چارچوب یک رژیم حقوقی سکولار، برابر و ضدتبعیض، دفاع کند.

خطر پوپولیسم برای آینده دموکراسی در ایران

شواهد پرشماری وجود دارد که نشان می‌دهد جامعه فعلی

ایران، به شدت می‌توان تحت تاثیر گفتارهای پوپولیستی و نیروهای راست افراطی باشد.

این شرایط اجتماعی، محصول مستقیم اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال تمامی دولت‌های جمهوری اسلامی، به طور مشخص در سه دهه گذشته است. سیاست‌هایی که به حذف طبقه متوسط جامعه، فقیرتر شدن عموم مردم و رشد خیره‌کننده حاشیه‌نشینی منجر شده است.

در بهمن ۱۴۰۰ مجتبی یوسفی، عضو کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی، اعلام کرد دست‌کم ۲۰ میلیون نفر از جمعیت ایران، یعنی تقریباً یک-چهارم جمعیت کل کشور «حاشیه‌نشین» به حساب می‌آیند.

حاشیه‌نشینی در ایران مسئله تازه‌ای نیست. از سال‌های نخست دهه ۱۳۴۰ با اجرای سیاست‌های نوسازی اقتصادی

و مهاجرت روستاییان به شهرها، میلیون‌ها نفر، در مناطق حاشیه‌ای شهرهای بزرگ ساکن شدند.

اما آنچه در این سال‌ها شاهدش هستیم را با هیچ دوره دیگری نمی‌توان مقایسه کرد. ما شاهد کوچ اجباری میلیون‌ها شهروند فقیرشده‌ای هستیم که سال‌به‌سال، امید خود برای روزهای بهتر را از دست داده‌اند.

این توده عظیم ناراضی، نیازمند یک هویت سیاسی-اجتماعی تازه است. هویتی که به زندگی دشوار ده‌ها میلیون نفر معنا دهد و شرایط عینی را در یک فضای سانتیمانتال و غیرواقعی تحمل‌پذیر کند. هویتی که دستگاه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی آشکارا نماینده آن نیست و نمی‌تواند به آن پاسخ دهد.

در این میان، با جعل تاریخ، ساده‌سازی مسائل و القا

هویت‌های کاذب، می‌توان این توده بزرگ ناراضی را در خدمت گفتارهای پوپولیست و نیروهای راست افراطی قرار داد.

واقعیت این است که نیروهای آزادی‌خواه، برابری‌طلب و ضدتبعیض، برای پی‌ریزی یک نظام سیاسی سکولار، دموکراتیک، مدرن و آزادی‌محور تنها با استبداد و ارتجاع تئوکراسی جمهوری اسلامی مواجه نیستند.

خطر نیروهای پوپولیست، به ویژه اگر با نظامی‌گری همراه شود، بسیار جدی است. واقعیت این است که اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، به راحتی می‌تواند حتی تشکیلاتی مانند سپاه پاسداران را با اندکی تغییرات ظاهری، در خود ادغام کنند و از نیروی نظامی و تشکیلاتی آن برای تجدید سازمان سرکوب استفاده کند.

دموکراسی و ضمانت‌های آن؛ بیم‌ها و امیدها



جواد عباسی توللی

مختلف در نهادهای اصلی در کشور، احترام به قانون و شفافیت مربوط می‌شود. حاکمیت مردم در دستگاه اجرایی و قانونگذاری به معنای وجود انتخابات دوره‌ای آزاد و رقابتی و در سطح ملی و محلی و امکان چرخش قدرت سیاسی است.

از سوی دیگر اما، دموکراسی در بخشی که به جامعه مربوط می‌شود، به معنای احترام به آزادی‌های فردی یا جمعی، مانند آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی رسانه‌ها و همچنین، فعالیت آزادانه سازمان‌های مدنی و سیاسی و مربوط می‌شود.

به عبارت دیگر، دموکراسی دو سویه دارد. یک سویه نهادی که با سازوکارهای حکومتی و نحوه کارکرد دستگاه‌های اصلی کشور و اعمال حاکمیت مردم مرتبط است و در سویه دیگر، آزادی‌هایی را در بر می‌گیرد که چه در حوزه فکر و اندیشه و بیان و چه در حوزه تشکل‌یابی و اعتراض در قالب یک سازمان و همچنین آزادی گردش اطلاعات، گروه‌های اجتماعی باید از آن برخوردار باشند.

دموکراسی در روندهای تعمیق خود می‌تواند سویه‌های اساسی مهم دیگری را هم دربر گیرد. برای مثال تلاش برای محدود کردن اشکال گوناگون سلطه هم در برخی از کشور به یک چالش اساسی برای دموکراسی تبدیل شده است. برابری جنسیتی، رفع تبعیض علیه اقلیت‌های مختلف از جمله این زمینه‌هاست. مثال دیگر را می‌توان درباره اشکال دموکراسی مستقیم و ترکیب آن با دموکراسی بر اساس نمایندگی به میان کشید.

به این ترتیب، می‌توان گفت اگر موارد یاد شده را اساسی‌ترین ارکان دموکراسی بدانیم، در این صورت، به بخش دوم پرسش، یعنی: «آیا دموکراسی، گروه‌های افراطی و هواداران برقراری حکومت‌های استبدادی را هم به رسمیت می‌شناسد؟» هم می‌توان پاسخ داد.

در واقع، این مساله، یکی از پارادوکس‌های مهم در جوامع امروزی است. به‌ویژه در کشورهایی که در آنها نهادهای دموکراتیک ضعیف هستند و در عوض، حرکت‌های پوپولیستی و استبدادی در آنها قوی است و به نوعی آن قرارداد اجتماعی‌ای دموکراتیکی که باید جامعه را با نهادهای رسمی پیوند دهد و بر سر آن یک تفاهم و درک مشترک وجود داشته باشد، بسیار ضعیف است.

در اینجا، منظور من از قرارداد اجتماعی، این است که فراتر از قانون اساسی و قوانین رسمی کشور، قرارداد اجتماعی، به آن میثاق ملی‌ای که بر اساس آن، نهادهای رسمی، گروه‌های اجتماعی و شهروندان بر سر آن توافق دارند که چگونه کشور را اداره کنند و اصول اساسی‌ای که برای اداره جامعه لازم است، کدام است، باز می‌گردد.

دموکراسی شیوه‌ای برای سازماندهی جامعه و به شکلی از حکومت اطلاق می‌شود که در آن شهروندان، حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کشور را دارند. همچنین دموکراسی مفهومی است که موازین حقوق بشر را در پس خود تداعی می‌کند.

به عبارت دیگر، یک جامعه و یک حکومت دموکراتیک، در مفهوم امروزی خود باید همه حقوق اساسی و بنیادین بشر را به رسمیت شناخته و رعایت کند. همچنین، در چنین جامعه‌ای، نه تنها باید همه مظاهر و عوامل ناقض حقوق بشر، نظیر همه اشکال شکنجه، مجازات‌های اعدام، بی‌عدالتی اقتصادی و نابرابری جنسیتی محو شود بلکه این جامعه باید توانایی تضمین و تداوم دموکراسی و به بیان دیگر، باید از توانایی دفاع از خود در برابر ظهور استبداد، شکل‌گیری گروه‌های افراطی و هرج و مرج طلبی برخوردار باشد.

«وظیفه دموکراسی در برابر گروه‌های افراطی و ضد دموکراتیک چیست؟ آیا دموکراسی به کسانی که ضد موازین حقوق بشر هستند، اجازه سوء استفاده از مکانیسم‌های دموکراتیک مانند شرکت در انتخابات را می‌دهد؟ آیا دموکراسی، ضد خود را به رای خواهد گذاشت؟ چه راهکاری برای جلوگیری از مصادره دموکراسی و به انحراف رفتن یک انقلاب دموکراتیک در برابر مصادره طلبی گروه‌های افراطی وجود دارد؟»

مجله حقوق ما، با طرح پرسش‌هایی از این دست، با سعید پیوندی، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه لورن فرانسه و مدیر انستیتو علوم انسانی «ایران آکادمیا» گفت‌وگو کرده است.

دموکراسی چیست؟ آیا دموکراسی، گروه‌های افراطی و هواداران برقراری حکومت‌های استبدادی را هم به رسمیت می‌شناسد؟

اگر فراتر از متون و نظریه‌ها، به تجربه‌های عملی دهه‌های گذشته برگردیم دموکراسی در رایج‌ترین تعریف خود، به سازوکارهای حکومتی مانند وجود نهادهایی که در امر قانون‌گذاری و اجرایی، حاکمیت مردم را تامین می‌کنند و همچنین به تفکیک بین قوای

در کشورهایی که سابقه و تجربه دموکراتیک کمتری دارند، گروه‌های استبدادی می‌توانند در دورن جامعه رشد کنند و این گروه‌های با سوء استفاده از دموکراسی، برای رسیدن به قدرت تلاش خواهند کرد.

تجربه‌های تاریخی، در حقیقت این پرسش اساسی را مطرح می‌کنند که وظیفه دموکراسی در برابر گروه‌های افراطی و ضد دموکراتیک چیست؟ یعنی در زمانی که برخی از احزاب و سازمان‌ها دموکراسی را قبول ندارند اما از دموکراسی برای رسیدن به قدرت استفاده می‌کنند، وظیفه جامعه چیست؟

به نظر من فقط احزاب و گروه‌هایی می‌توانند در یک انتخابات دموکراتیک شرکت کنند که قرارداد اجتماعی دموکراسی در جامعه را پذیرفته باشند و خود را به بازی دموکراسی، به چرخش قدرت، به قواعد بازی دموکراتیک متعهد بدانند. میثاق ملی میان همه نیروهای سیاسی و جامعه در یک دموکراسی تعهد جمعی است به قواعد بازی دموکراتیک. کسی که با این قواعد دموکراتیک سر آشتی ندارد قرارداد اجتماعی در جامعه دموکراتیک را نفی می‌کند. اگر بخواهیم به طور مشخص یکی از تجربیات تاریخی در اروپا، خاورمیانه یا شمال آفریقا را نام ببریم، می‌توان انتخابات الجزایر در دهه ۱۹۹۰ را مثال زد. در این انتخابات، اسلام‌گراها با وجود داشتن یک پروژه ضد دموکراتیک، از طریق انتخاباتی نسبتاً آزاد، قصد داشتند به قدرت برسند.

نظیر چنین رویدادی پس از جنگ اول جهانی و بخصوص پس از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ در تجربه جمهوری وایمار آلمان هم به وقوع پیوست و هیتلر قدرت را از درون نهادهایی بدست گرفت که می‌بایست با قواعد دموکراتیک اداره می‌شدند.

به نظر من، مشکل اصلی در کشور استبداد زده و بدون تجربه زندگی دموکراتیک متعارف مانند ایران شکاف میان حرف‌ها و برنامه‌های روی کاغذ و کنش و رفتار سیاسی واقعی است. امروز برای مثال همه نیروهای سیاسی در اپوزیسیون ایران از دموکراسی و حقوق بشر سخن به میان می‌آورند ولی برخی از همین حالا و پیش از بدست گرفتن قدرت رفتارهایی دارند که چندان با اصولی که مدعی وفاداری به آن هستند همخوانی ندارد. همه این موارد تناقضات نگران‌کننده و هشدار دهنده‌ای هستند.

در هفته‌های اخیر، برخی از گروه‌های سیاسی در تجمعات خارج از کشور، ماکت چوپه دار با خود حمل کردند. همین گروه‌ها ادعا می‌کنند اگر در آینده یک رفراندوم در ایران برگزار

شود، اکثریت مردم به آنها رای خواهند داد. پرسش اساسی این است که آیا دموکراسی به کسانی که ضد موازین حقوق بشر هستند، اجازه سوء استفاده از مکانیسم‌های دموکراتیک مانند شرکت در انتخابات را می‌دهد؟ آیا دموکراسی، ضد خود را به رای خواهد گذاشت؟

مساله اساسی این است که اگر شرایطی برای برگزاری چنین همه پرسی فراهم آید همه گروه‌ها با مواضع و برنامه شفاف شرکت کنند. به عنوان مثال، زمانی که حکومت پهلوی سقوط کرد و نیروهای اسلامگرا قدرت را در دست گرفتند، یک همه پرسی غیر دموکراتیک و بدون گفتگوی ملی در فروردین ۱۳۵۸ برگزار شد. آقای خمینی در برابر پیشنهادات مختلفی که برای همه پرسی وجود داشت اعلام کرد: «جمهوری اسلامی نه کلمه زیاد نه یک کلمه کم». او پیش تر ادعا کرده بود که جمهوری اسلامی مورد نظر او از حکومت‌های سکولار غربی هم دموکراتیک تر خواهد بود. صرف نظر از اینکه جمله «نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه

باید جامعه امکان گفتگو باز و آزادانه درباره پروژه‌های گوناگون را داشته باشد تا انتخاب آگاهانه‌ای را انجام دهد. تکرار تجربه تلخ "نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد" یک فاجعه واقعی خواهد بود. ولی من بر این باورم که جامعه ما در یک شرایط آزاد به یک استبداد جدید رای نخواهد داد بویژه آنکه در میان هواداران سلطنت نیز گرایش‌های گوناگون وجود دارد.

مشکل اما اینجاست که گروه‌های استبدادی در برنامه‌های خود از دموکراسی، حقوق بشر و حکومت پارلمانی حرف می‌زنند. اما در عمل گاه دچار تناقض‌های بزرگی می‌شوند. برای مثال کسانی که خواهان احیای سلطنت به شکل گذشته هستند منکر وجود استبداد، شکنجه، زندانیان سیاسی در دوران حکومت قبل می‌شوند و دوران پیش از ۱۳۵۷ را عاری از عیب می‌دانند باید به این پرسش پاسخ دهند که چگونه می‌توان امروز از دموکراسی و حقوق بشر حرف زد ولی همزمان از نظام تک حزبی رستخیز، زندان‌ها و شکنجه‌ها و سرکوب‌های سیاسی پیش از انقلاب هم دفاع کرد.

حتی در یک مناظره تلویزیونی با خودم، یکی از چهره‌های همین گروه‌ها اعلام کرد حکومت شاه به اندازه کافی مخالفان را سرکوب نکرده بود وگرنه انقلاب به پیروزی نمی‌رسید. من هم پاسخ دادم که تناقضی وجود دارد این است که بین چیزی که امروز ادعا می‌کنید یعنی طرفداری از دموکراسی و از طرف دیگر اینکه وجود یک نظام تک حزبی و سرکوب در آن دوران را نشانه استبداد نمی‌دانید، تناقض وجود دارد.

اینکه شاه به مخالفان خود گفت یا باید به حزب رستخیز ملحق شوید یا اینکه از کشور بروید، یا همه گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی مبنی بر وجود شکنجه در زندان‌های شاه و آزار و اذیت مخالفان سیاسی، به زعم این افراد، نشانه استبداد نیست. دومین تناقض هم به نگاه آنها به مخالفان خود برمی‌گردد. گروه‌هایی که نیروی غیرخودی را نمی‌پذیرند و هنوز به قدرت نرسیده از مرگ بر این و آن سخن می‌گویند به مخالفان، وعده اعدام و سرکوب می‌دهند هم دچار یک تناقض اساسی هستند. چرا که میان آنچه که بروی کاغذ می‌نویسند یعنی دموکراسی پارلمانی و حقوق بشر و آنچه که در عمل در شعارها و رفتارهای آنها منعکس می‌شود. شکاف فاحشی وجود دارد. البته من فکر نمی‌کنم که همه کسانی که طرفدار بازگشت سلطنت هستند فرهنگ و منش استبدادی دارند. خود آقای رضا پهلوی هم از دوران گذشته انتقاد می‌کند و خود را طرفدار جامعه باز و دموکراتیک می‌داند. اما مشکل وجود گروه‌هایی است که درکشان از حکومت پادشاهی همان

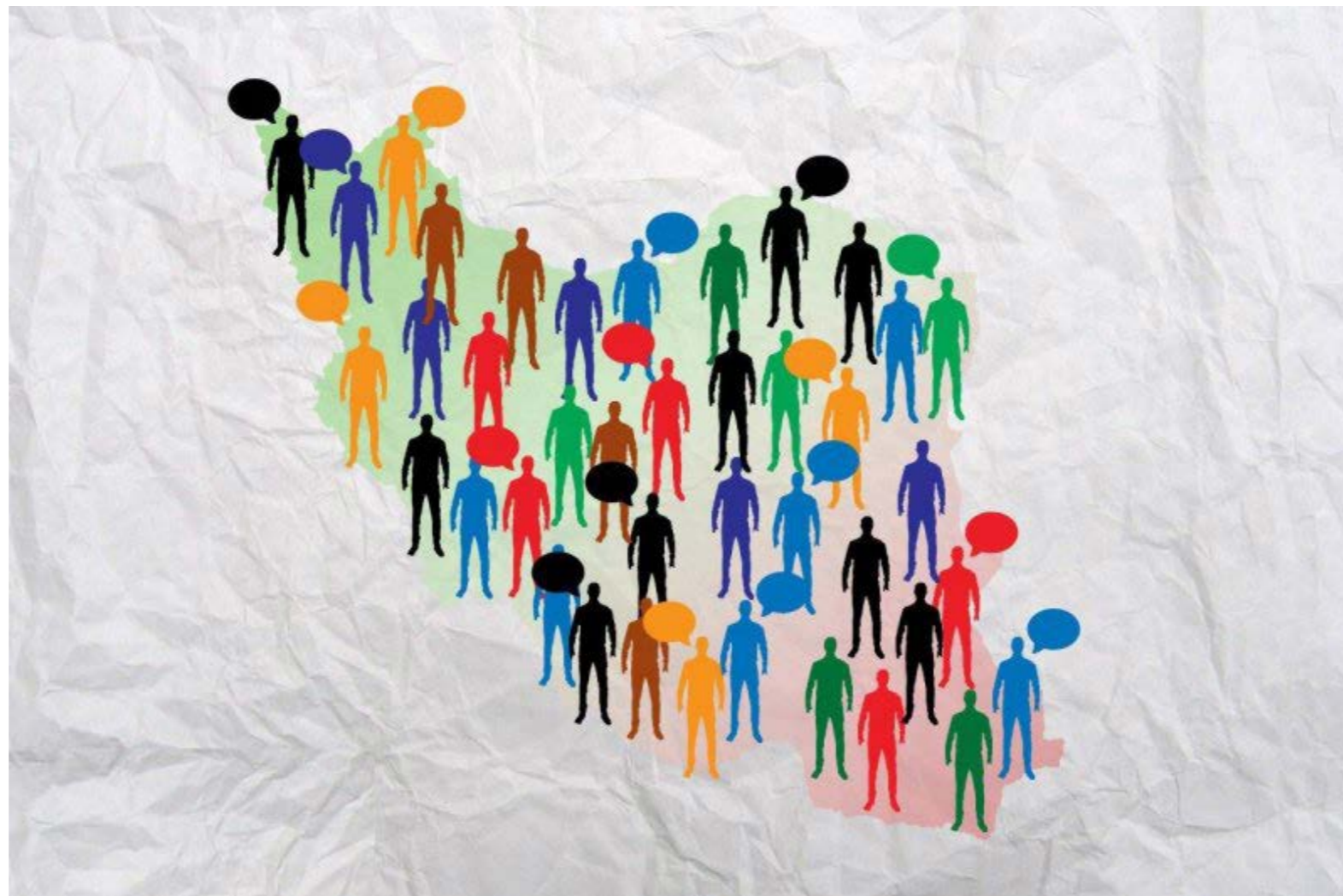
کم» ضد دموکراتیک بود، اگر او از ابتدا به روشنی اعلام می‌کرد چه حکومتی قرار است سرکار بیاید و جمهوری اسلامی دارای چه ویژگی‌هایی است، احتمالاً آن شور و شوقی که در آن همه پرسی غیر دموکراتیک وجود داشت و در آن هیاهو و هیجان بعد از انقلاب، آن اکثریت قاطع به جمهوری اسلامی رای نمی‌دادند. در آن زمان به جامعه ما فرصت بحث آزاد و نقادانه درباره پروژه آقای خمینی داده نشد. از آن زمان جامعه بسیار تفاوت کرده است. این بار و در این شرایط هم مساله بر سر همین است، یعنی این بار هم اگر نیروهای افراطی در ایران و خارج از کشور، برنامه خود را به طور روشن ارائه دهند و اعلام کنند قصد دارند برای یک استبداد دیگر به قدرت برسند، آن زمان افکار عمومی تکلیف خود را با چنین گروه‌هایی روشن می‌کند. برای مثال کسانی که طرفدار بازگشت نظام سلطنتی شبیه دوران پیش از بهمن ۱۳۵۷ هستند، باید این پروژه را بصراحت طرح کنند و آنگاه جامعه انتخاب خواهد کرد. به نظر من اگر شرایط برگزار همه پرسی فراهم شود



همین روند هم باید در خارج از قدرت سیاسی و بین گروه‌های سیاسی دنبال شود. یعنی در بین این گروه‌ها هم اگر بخواهیم نیروی دموکراسی خواه را تقویت کنیم، اگر به هر دلیلی به خاطر استراتژی سیاسی خود، فکر کنیم این یا آن گروه سیاسی دشمن ماست و یا اگر گرایش افراطی عده‌ای را به همه آن خانواده سیاسی تعمیم دهیم، این هم به نوعی شلیک به پای خود است. من فکر می‌کنم اگر ما مخالف استبداد هستیم، باید همه آن نیروهایی که به روشنی از استبداد هواداری می‌کنند را نشانه برویم و کسان دیگری که با هر نیتی سعی می‌کنند از استبداد فاصله بگیرند را در کنار بقیه قرار ندهیم. در این مرحله تاریخی، انکار تفاوت در درون گرایش‌های اصلی سیاسی اپوزیسیون، اشتباه بزرگی است. معیار ما برای سنجش گروه‌ها باید باور به دموکراسی باشد.

به نظر من، در سیاست نباید ذات گرایانه با قضایا برخورد کرد و هرکس که طرفدار پادشاهی است را ذاتا مستبد فرض کرد. همان‌گونه که هر فعال چپ، استالینیست نیست و جمهوری خواهان هم، الگوهای حکومت‌هایی مانند مصر و صدام و قذافی را مدنظر ندارند. برخوردهای تقلیل گرایانه، طرد دیگران و برسمیت نشناختن تنوع هویتی کنونی کنشگران سیاسی ما را بسوی دموکراسی نمی‌برند.

بنابراین، اگر ما می‌خواهیم بازیگر جدی دنیای سیاست باشیم باید ماهیت گرایی و ذات گرایی را هم کنار بگذاریم. ذات گرایی به طور کلی، با دموکراسی در تناقض است. بدین معنی که اگر من و شما تغییر کرده‌ایم باید برای افراد دیگر هم حق تغییر و عوض شدن قائل شویم و این به سود دموکراسی آینده است که نیروهایی بیشتری در جبهه دموکراسی قرار گیرند و با استبداد مرزبندی کنند. نکته پایانی اینکه جنبش اعتراضی بزرگ زن، زندگی، آزادی نیاز به یک پروژه برای ترسیم افقی روشن برای آینده در برابر جامعه ایران دارد. بدون یک پروژه روشن و دموکراتیک، بدون شکل دادن به یک قرارداد جدید اجتماعی که باید به ميثاق ملی و رویای مشترک همه ما تبدیل شود کار مبارزه با استبداد به سرانجام نمی‌رسد. این پروژه مشترک را باید دموکرات‌ها در روند یک گفتگوی باز و شفاف بوجود آورند. این پروژه دموکراتیک و قرارداد اجتماعی جدید در جامعه است که راه استبداد را سد می‌کند. جمهوری خواهان و دموکرات‌ها باید بتوانند به بازیگر اصلی این گفتگوی ملی برای دموکراسی و قرارداد جدید اجتماعی تبدیل شوند.



صورت نمی‌گیرد. به عنوان مثال، بدون جدا شدن هرچه بیشتر افرادی که در سال‌های گذشته حتی به اصلاح این حکومت امید داشته‌اند، از بدنه حکومت جمهوری اسلامی، پایه‌های این حکومت تحلیل نمی‌رود. در نتیجه، وظیفه اپوزیسیون این است که تا سرحد امکان، حکومت را منزوی کند و نیروهای بیشتری را از آن جدا کند.

بنابراین، اگر همه جمهوری اسلامی را یکدست بدانیم، از اصولگرا تا اصلاح طلب و حتی نیروهای امنیتی و نظامی مانند سپاه پاسداران، و بخواهیم با همه آنها مقابله کنیم، در واقع یک اشتباه بزرگ استراتژیک و تاکتیکی مرتکب شده‌ایم. در همه دنیا، قاعده بازی مبارزه با استبداد چنین است که باید تلاش کرد تا تندروترین بخش‌های حکومت را منزوی کرد و به بقیه نشان داد که امکان ایجاد یک نظام سیاسی کارا، مطلوب و دموکراتیک وجود دارد. اما اگر قرار باشد با منزه طلبی همه نیروهای دورن و پیرامون حکومت را به یک چوب برانیم، در عمل طرف مقابل را ضعیف نمی‌کنیم. و توازن قوا می‌تواند به سود دموکراسی تغییر نکند.

تجربه پیش از سال ۱۳۵۷ است. برخی سلطنت بدون اقتدار و شاهی که سلطنت کند و نه حکومت را قبول ندارند.

در اینجا می‌توان به نوشته آندره برتون، سورئالیست معروف فرانسوی اشاره کرد که گفته بود: «ما به عشق نیاز نداریم بلکه ما به دلایل عشق نیاز داریم». بدین معنی اگر افرادی زنده باد دموکراسی بگویند و برای دموکراسی هورا بکشند، دال بر دموکرات بودن این افراد نیست. این افراد زمانی که در عمل نشان دهند که چگونه به دموکراسی پایبند هستند، این باعث می‌شود که آنها را با وجود اختلاف نظرها به عنوان یک فرد دموکرات بپذیریم.

زمانی که در تظاهرات‌ها عده‌ای تصویر یکی از چهره‌های سرکوبگر در حکومت شاه را بالای سر می‌برند و از آن فرد و آن نظام هواداری می‌کنند، باید از افرادی در آن گرایش که از دموکراسی سخن می‌گویند، بخواهیم که در برابر چنین رفتارهایی موضع گیری کنند. یا کسانی کنش‌های ضد دموکراتیک دارند، علیه دیگر نیروهای سیاسی شعار می‌دهند و خواهان مرگ و اعدام این یا نیروی مخالف هستند، انحصارطلبی می‌کنند؛ همه اینها مواردی است که باید در فضای عمومی بروشنی مطرح شود و از چهره‌هایی سیاسی خواست موضع خود را بیان کنند.

در حقیقت پایبندی عملی به دموکراسی باید معیاری برای همه باشد برای امروز و آینده. در واقع، باید امری که در ۴۴ سال گذشته اتفاق نیفتاده را در زمان کوتاه انجام دهیم.

بنابراین به طور واقعی، در مرحله دشواری قرار داریم که تبیین و بحث در مورد این مسائل، بسیار مهم و ضروری است. مشکل این است که جریان‌های سیاسی استبدادی در خارج یا داخل هرکشور وجود دارند و نیروهای معینی را هم به خود جذب کرده‌اند.

متأسفانه استبداد دینی و نبودن فضای متعارف سیاسی و دموکراسی سبب شده تا روی استبداد سکولار پیش از سال ۱۳۵۷، آب تطهیر ریخته شود و یا اشکال دیگری از استبداد به عنوان راه حل برای آینده مطرح شوند. وجود این نیروها که فقط به سلطنت طلبان افراطی فروکاسته نمی‌شوند خطری برای دموکراسی در ایران است. یعنی دموکرات‌ها در واقع دو چالش بزرگ پیش روی خود دارند و در واقع مجبورند با دو گونه استبداد مبارزه کنند. یکی گروهی که قدرت را در ایران در دست دارد و دیگری، گروه‌های افراطی که خارج از قدرت سیاسی هستند اما سودای در دست گرفتن قدرت را دارند. هر دوی این گرایش‌ها و گروه‌های استبدادی، برای آینده ایران خطرناکند.

از طرف دیگر، دموکرات‌ها و نیروهای باورمند به دموکراسی هم برای مقابله با چنین گروه‌هایی، ابزاری جز گفت‌وگو، قانون و

قانونمندی و شفافیت برای جا انداختن فرهنگ دموکراسی در کشور در اختیار ندارند. ضرورت طرح گفتگوی ملی بر سر آینده از جمله به همین موضوع برمی‌گردد. باید همه پروژه بطور شفاف در برابر افکار عمومی مطرح شود و جامعه حق انتخاب داشته باشد. ارزیابی من از شرایط بدبینانه نیست. نیروهای دموکرات باید بتوانند در همه طیف‌ها، همه کسانی که هوادار واقعی دموکراسی و حقوق بشر هستند را به طرد نیروهای استبدادی فرا خوانند. فراموش نکنیم که برای استقرار دموکراسی ما به تغییر توان نیروها به سود دموکراسی نیاز داریم.

چه راهکاری برای جلوگیری از مصادره دموکراسی و به انحراف رفتن انقلاب در برابر مصادره طلبی گروه‌های افراطی وجود دارد؟

من فکر می‌کنم پیش از هرچیز باید به این مساله توجه کرد باید که از هم پاشیدن حکومت استبدادی فعلی، بدون جدا شدن تدریجی نیروهای مخالف و نیروهای ناراضی از درون حکومت

دموکراسی و لزوم ایجاد نهادهای ضامن آزادی و برابری در ایران



اصطلاح «دموکراسی» نظیر برخی دیگر از مفاهیم رایج در علوم اجتماعی، تعریفی جامع و مانع ندارد و تعاریف زیاد و معانی متفاوتی از آن عرضه شده است. با این اوصاف اما در اغلب موارد، منظور از دموکراسی، به رسمیت شناخته شدن حق همگان برای شرکت در تصمیم‌گیری درباره امور همگانی جامعه به حساب می‌آید.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد با وجود شکل‌گیری خیزش‌های همگانی در چند سال اخیر علیه حکومت جمهوری اسلامی، اقشار و طبقات اجتماعی در ایران همچنان به فرم قابل‌اعتنایی از یکپارچگی جمعی و همبستگی دست نیافته‌اند.

مجله حقوق ما، برای بررسی بیشتر این موضوع با تأکید بر «امکان استقرار دموکراسی و چالش‌های پیش روی آن در ایران»، با آرش جودکی، نویسنده و پژوهشگر فلسفه گفت‌وگو کرده است.

از دیدگاه شما، دموکراسی چیست و چگونه باید خود را تضمین کند؟

شماری سیستم حکومتی در جهان وجود دارد که به نام «دموکراسی» شناخته می‌شوند. با پیشینه‌ترین آنها، دموکراسی‌های مستقر در کشورهای غربی هستند. از این منظر، دموکراسی به مجموعه‌ای از رفتارها و هنجارها از طرف حکومت‌کنندگان و شهروندان در نمونه‌هایی که می‌شناسیم اطلاق می‌شود. به این معنی که جامعه‌ای پدید آمده است که این‌گونه رفتار، جزو هنجارهای طبیعی در آن جامعه محسوب می‌شود.

از طرف دیگر، برای فهم دموکراسی باید به ریشه کلمه «دموکراسی» بازگردیم. دموکراسی یعنی قدرت مردم یا به بیان دیگر: «مردم شاهی». مردم شاهی به معنی حکومت مردم است. در یونان باستان وقتی که هر بخشی از جامعه را ویژگی یا فضیلتی خاص مشخص می‌کرد - اشراف را شایستگی، و توانگران را دارایی - «دموس» (مردم) پس از آنکه سولون شش سده پیش از میلاد در آتن همه بدهی‌ها را لغو کرد و خطر برده شدن روستاییان را به دلیل نپرداختن وام‌هایشان از بین برد، خود را با آزادی بارز کردند. نه اینکه آنها را دیگر آزاد نبودند، بلکه همه‌ی آنها که نه ثروتی داشتند تا از آن قدرتی بسازند و

نه فضیلتی تا آن را دستمایه‌ی برتری‌شان کنند، خود را همچون دیگران آزاد خواندند و آزاد خواستند. و صفت مخصوص به خود را برابری با دیگرانی کردند که در عمل بر ایشان برتری داشتند. با این حساب برابری که متعلق به همه‌ی شهروندان بود بدل شد به ویژگی «مردم»، در همان حال که همچون فضیلت مشترک همگانی شناخته شد، تا از این پس همه‌ی آنها که از هیچ چیز سهمی ندارند خود را با همه‌ای که جامعه را در کلیت‌ش و در تقسیماتش تشکیل می‌دهد یکی بخواهند. پس «مردم شاهی» یعنی هیچ‌کس از عنوانی برخوردار نیست که پیشاپیش او را شایسته حکمرانی کند. به عبارت دیگر، افرادی که حکومت را در دست دارند، ثروت، حکومت وراثتی و اشرافی‌گری ندارند و برای حاکم بودن، نباید از هیچ‌گونه سپنتایی و قدوسی برخوردار باشند.

زمانی که شهروندینگی (پولیتیک) به واسطه انقلاب‌ها و پیکارهای شهروندی نمود می‌یابد، همراه و در پی خود نهادهایی می‌آفریند که همچون ردپای این نمود، نقشی در پیکره‌ی جامعه به جا می‌گذارد. هرچه این نهادها و ردپاها توانمندتر باشند، دموکراسی هم پرتوان‌تر می‌شود و ویژگی دموکراتیک آن حکومت بیشتر خواهد بود.

یک انقلاب زمانی شکست می‌خورد که نتواند نهادهایی که پذیرفتار (ضامن) آزادی و برابری هستند را برپا کند.

اگر به تاریخ هم‌روزگار ایران، از جنبش مشروطه تا اکنون نگاه کنیم، هربار جنبش شهروندی پدید آمده، از خود آثاری بر جای گذاشته است. حتی ممکن است ما انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ را طرد کنیم اما آن انقلاب هم یک سری رفتارها و احساس‌های جدید با خود به همراه آورد که تاثیر آن را در می‌بینیم.

می‌توان اینگونه به تاریخ نگاه کرد که انقلاب‌ها در ایران، هربار، به عنوان نمود خواست دموکراسی، از خود اثری برجای گذاشته‌اند. برای نمونه، انقلاب مشروطه، انقلابی بود که به دست نخبگان ایرانی انجام شد و مردم حضور زیادی در آن نداشتند. مردم ایران بار اول با انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ وارد صحنه شدند اما در آن زمان زبان شهروندی را نمی‌دانستند و زبان اسلام تنها زبانی بود که بلد بودند. اما در انقلاب جاری در ایران (سال ۱۴۰۱) مردم به زبان دموکراسی، خواست‌های خود را بیان می‌کنند.

در شرایط فعلی در ایران، برخی از گروه و جریان‌های سیاسی، بحث بر سر مساله اتنیک‌ها در ایران را مساوی با تجزیه طلبی می‌دانند. از طرف دیگر، هم‌زمان که برخی از جریان‌ها و گروه‌های سیاسی، خواهان محو دین و مذهب در ایران آینده از ساحت اجتماعی هستند، بسیاری از مردم در نقاط مختلف کشور، مطالبه آزادی مذهبی دارند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که با وجود بروز نشانه‌ها در عدم پذیرش تکثر در رویکردهای سیاسی برخی از افراد و گروه‌های شاخص سیاسی، آیا اساساً می‌توان آینده کشور ایران را دموکراتیک تصور کرد؟

بی‌گمان می‌توان متصور بود. به نظر من، همانطور که طیف‌های سیاسی مختلف و متکثر در هر جامعه‌ای موجود است، در جامعه ایرانی هم وجود دارد. می‌توان گفت، بسیاری از باورمندان به گرایش‌های سیاسی گوناگون در بیرون کشور، از همتایان خود در کشور رادیکال‌تر هستند. انگار ایرانیانی که داخل کشور هستند و از نعمت آزادی بیان بی‌بهره‌اند، نسبت به هموطنانی که در خارج از کشور هستند و از آزادی بیشتری برخوردارند، دریافت روشن‌تری از مسائل دارند. به نظر من، یک دیپازون لازم است تا این جریان‌ها را در داخل و خارج از کشور، با یکدیگر هم‌نوا کند.

درباره آزادی مذهبی در ایران آینده باید گفت، حکومتی که برای آینده ایران می‌توان متصور شد، باید حکومتی سکولار باشد. به این معنی که حکومتی در آینده در ایران بر سر کار بیاید که دین در آن، در جایگاه قانون‌گذاری قرار نگرفته باشد و تنها در زندگی خصوصی مردمان جا داشته باشد. همچنین، دولت نباید در امور دینی دخالت کند و نباید هیچ امتیازی به هیچ مذهبی در برابر مذاهب دیگر بدهد. در ایران آینده، همه دینداران می‌توانند تبلیغات دینی خود را داشته باشند و از سوی دیگر، هرکس که خواست، می‌تواند بر ضد دین تبلیغ کند اما دولت نباید از هیچ‌یک از آنها حمایت ویژه‌ای کند.

از طرف دیگر، نخست باید تاکید کنم، ایران، ایران اسلامی بوده، و این در هم آمیختگی ایران و اسلام به قدری زیاد است که اگر اسلام را از آن جدا کنیم، ایران به صورت یک مفهوم پالوده باقی نخواهد ماند.

در تاریخ هم‌روزگار ایران، در روندی که از سده نوزدهم با جنبش‌های سیاسی و دینی مانند جنبش بابی و جنبش مشروطه در ایران آغاز شد و پس از آن هم هنگام انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اسلام نقشی تعیین‌کننده داشت. اما در خیزش مردمی کنونی در ایران، اسلام برای نخستین بار توانایی بسیج توده‌ها را از دست داده است و تنها نقطه‌ای که هنوز دین اسلام، توانایی بسیج توده‌ها را دارد، در مناطق بلوچ نشین است. هرچند نباید از نظر دور داشت، گفتمانی که رهبر مذهبی بلوچ‌ها برگزیده، در راستای بازگرداندن دین به حوزه خصوصی شهروندان است.

همچنین، درباره ستمی که بر قوم‌های مختلف ایرانی روا داشته شده هم باید گفت، بسیاری از آنها به درستی خود را ستم‌دیده می‌دانند. این ستم‌دیدگی برای کُرد و بلوچ، با تبعیض مذهبی هم عجین شده است. در شرایط فعلی، در کنار همه تبعیض‌ها از جمله تبعیض مذهبی، حساسیت آنها به هرگونه تبعیضی که آنان را از حقوق شهروندی محروم می‌کند برانگیخته شده و می‌تواند آنها را بیشتر و بیشتر به سوی گرایش‌های هویت‌محور براند. در نتیجه، به نظر من، در گام نخست باید بپذیریم که ستم مضاعفی بر آنها رفته است و با گفتن جملاتی مانند «ما در ایران اقلیت نداریم»، به جایی نخواهیم رسید. در این هنگامه انقلابی، باید همه موضوعات و مشکلات موجود را به بحث گذاشت و درباره آن حرف زد.

برای نمونه، در ایران، مساله و پرسش ویژه کُرد وجود دارد و نمی‌توان از مسئولیت مطرح کردن و حل کردن این مساله و پرسش، شانه خالی کرد. چرا که پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، به واسطه فتوی جهادی که خمینی صادر کرد، گونه‌ای از جنگ داخلی در ایران اتفاق افتاد و بخشی از هم‌وطنان ما در کردستان مورد تهاجم نیروهای نظامی قرار گرفتند. این مساله مانند زخمی است که التیام نیافته است.

از طرف دیگر، با وجود اینکه حس ناسیونالیستی زیادی در بین کردها وجود دارد، نباید آنها را تجزیه طلب خطاب کنیم. این تحلیل، اشتباه است. حتی اگر افرادی تجزیه طلب باشند، نباید آنها را نادیده گرفت. نخست باید این پرسش را مطرح کرد که این افراد چرا می‌خواهند از ایران جدا شوند؟

به نظر من، در گفتار، در رفتار امروزان و در هنجارها و نهادهایی

که در آینده می‌آفرینیم، می‌باید به این افراد نشان دهیم که همزیستی ایرانیان در کنار یکدیگر بهتر از این است که آنها از ایران جدا شوند.

از طرف دیگر، هیچ‌گاه در سپهر شهروندین نمی‌توان گفت یک موضوع خاص حق من است. بلکه افراد هرکدام می‌توانند پیشنهاد سیاسی خود را مطرح کنند. پیشنهاد سیاسی ما این است که یکپارچگی از تجزیه کشور بهتر است و این بهتر بودن را هم باید در سخن و در عمل ثابت کنیم. در نتیجه باید درباره همه پیشنهادهای سیاسی بحث و تبادل نظر کنیم تا به یک راه حل جمعی برسیم.

در شرایطی که فعالان و نهادهای مدنی در ایران، دهه‌هاست تحت سرکوب شدید قرار دارند و به همین دلیل یک جامعه مدنی قوی در ایران شکل نگرفته، آیا می‌توان امیدي به برقراری یک سیستم حکومتی مبتنی بر موازین حقوق بشر در آینده داشت؟

از یک سو، یک جامعه مدنی نابوده شده داریم. از طرف دیگر، یک جامعه مدنی انگاری داریم، این جامعه انگاری بسیار قوی‌تر است و نهادهای انگاری خود را دارد. در وهله اول، برای اینکه نهادهای دموکراتیک ایجاد شود، باید خواست دموکراتیک هم وجود داشته باشد.

در تاریخ هم‌روزگار ایران، همواره توده‌های مردم نقش تعیین‌کننده داشته‌اند. اما توده‌ها در دوران انقلاب مشروطه، هنوز رعیت بوده و گوش به فرمان خان‌ها، ارباب‌ها و آخوندها و خواسته‌ای از طرف خود نداشته‌اند. هرچند نباید فراموش کرد شالوده‌های جامعه سنتی ایران را انقلاب سفید و اصلاحات ارضی زیر و رو کرد و پویه‌ای جدید مبنی بر خواست برابری را به‌وجود آورد اما با این وجود، جامعه همچنان زبان دموکراسی را نمی‌دانست. در چنین شرایطی، اسلام توانست در دهه ۱۳۵۰ شمسی، رنگی از زبان مدرن به خود بزند و توده‌هایی را که هنوز درکی از دموکراسی نداشتند، فریب دهد.

در خیزش جاری در ایران اما توده‌های مردم برای اولین بار با آگاهی، درخواست‌های دموکراتیک خود را مطرح می‌کنند. به نظر من، خواست دموکراسی باید پیش از ایجاد نهادها، وجود

داشته باشد. نهادهای مدرن در دوران پس از انقلاب مشروطیت و به‌ویژه در دوران پهلوی اول و دوم، در ایران تاسیس شدند. این نهادها، تاثیر زیادی بر جامعه گذاشتند و بحران‌های آفریدند. به عنوان مثال، در این دوران، مهم‌ترین نهادی که دستخوش بحران و تغییر شد، نهاد خانواده بود. تا زمانی که نهاد خانواده در یک جامعه دچار تنش و بحران است، جامعه به ثبات قابل قبولی نمی‌رسد و باید این بحران حل شود.

راه حلی که در سال ۱۳۵۷ به کار گرفته شد، راه حلی بود که این تنش و بحران را کم کرد. به عبارت دیگر، خمینی، هنگام انقلاب و سال‌های اول پس از انقلاب، در جایگاه «یک پدر روحانی» برای ملت معرفی شد. همین جایگاه خمینی، تا حدی این تنش و بحران خانواده را حل کرد اما گذرا بود چرا که خمینی هم برای اهداف خود بار دیگر نهاد خانواده را زیر سوال برد. برای نمونه، او برای اینکه نوجوانان و جوانان را راهی جبهه جنگ کند، اعلام کرد که این نوجوانان و جوانان نیاز به اجازه والدین ندارند.

نهاد خانواده، پایدارترین نهادی است که در ایران در برابر حکومت جمهوری اسلامی ایستادگی کرده است. همین امر باعث شد تا در درون خانواده، نهادهای مدنی و نهادهای دموکراتیک به‌گونه‌ای مجازی رشد پیدا کنند. به بیان دیگر، یک «سپهر همگانی خانگی» در ایران ایجاد شده و به رشد خود ادامه داده است و زمانی که جنبشی نظیر خیزش جاری در ایران بر حکومت جمهوری اسلامی شورید، این سپهرهای همگانی خانگی بودند که با یکدیگر در ارتباط قرار گرفتند و ایستادگی مهمی کردند. بر همین مبنای، می‌توان تصور کرد که در ایران آینده، جامعه مدنی و نهادهای مرتبط با آن، امکان رشد خواهند داشت.

از طرف دیگر، نباید از نظر دور داشت که زمانی که مانند شرایط امروز در یک هنگامه انقلابی قرار گرفته‌ایم، با یک مردم دوگانه طرفیم. یکی مردمی که مدنظر دموکراسی است و دیگری مردمی که امت محسوب می‌شوند و بیشتر طالب بندگی هستند تا آزادی. در شرایط فعلی باید با بیم و امید نظاره‌گر بود تا ببینیم که کدام یک از این مردم، بر دیگری پیروز خواهد شد. من فکر می‌کنم در حال حاضر، کفه ترازو به سمت مردم دموکراسی خواه سنگین تر است.

زنان در ایران آینده؛ آیا تحقق برابری جنسیتی ممکن است؟



جنبش «زن، زندگی، آزادی» جنبشی است با پتانسیل‌های قوی. این نخستین بار است که یک جنبش زنانه به‌طور سراسری در جامعه‌ی ایران سربرآورده و سیاست‌های زن ستیز حکومت را به چالش کشیده است. به بیان دیگر، در ماه‌های اخیر، زنان در سراسر ایران، در یک توافق نانوشته و به‌طور همبسته، مطالباتی را برای اولین بار مطرح کردند که حکومت ایران را تا مرز فروپاشی برده است.

با توجه به تکثر موجود در میان نیروهای سیاسی، به نظر

شما آیا زنان در ایران آینده به برابری خواهند رسید؟ تکثر در باورهای سیاسی نه تنها خلاقی با دموکراسی ندارد بلکه پایه‌های آن است. آنچه اهمیت دارد این است که در تشکلهای و احزاب سیاسی مختلف، تعداد زنان نه تنها در بدنه‌های احزاب و تشکلهای بلکه در جایگاه رهبری و تصمیم‌گیری سیاسی برابر با مردان باشد.

دستیابی به برابری جنسیتی در ساختار سیاسی، حقوقی و اجتماعی مانند پروژه‌ای نیست که یک بار به سرانجام برسد بلکه یک روند پویا است بدون نقطه پایان. مهم آن است که در این دوران گذار، سنگ بنای تشکلات، احزاب، مانیفست‌ها، لایحه‌ها و متون سیاسی با دقت و حساسیت در مورد حضور برابر زنان در سمت‌های تصمیم‌گیری و کلیدی، پایه ریزی شود. زنان فعال ایرانی در داخل و خارج از کشور با وسواس و دقت ویژه‌ای امروز مراقب آن هستند که حقوق سیاسی و مدنی‌شان بار دیگر در دوران حساس انتقال قدرت و مقاطع زمانی پیش از آن، از اولویت خارج نشود. در مسیر رسیدن به ایرانی آزاد و دموکرات، زنان فعال در حوزه‌های مختلف با ایجاد همایش‌ها، هم‌گرایی‌ها و ائتلاف‌های مختلف در تلاش هستند با وجود اختلاف نظرهای شخصی و سیاسی، بر سر اصول اولیه فمینیستی و برابری جنسیتی توافق کنند و با حضور پررنگ خود در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، بر معامله پذیر نبودن این اصل (برابری جنسیتی در همه سطوح) با فشاری نمایند.

• حکومت دموکراتیک آینده در ایران، چگونه باید حقوق زنان را تضمین کند؟

تنها راه ضمانت حضور برابر زنان در صحنه‌های سیاسی و تصمیم‌گیری در دوران گذار، انتقال قدرت و در فردای ایران، تقویت جنبش‌های زنان، تشکلهای فمینیستی و ائتلاف‌های مدنی است تا با فعالیت دائمی فضایی برای از اولویت خارج شدن برابری جنسیتی و حضور زنان در بدنه و ساختار قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری باقی نماند.

تضمین حقوق و جایگاه زنان در ایران پس از جمهوری اسلامی، یکی از موضوعات اساسی‌ای است که مجله حقوق ما، در همین زمینه با لیلی پورزند، کارشناس مسائل زنان و برابری جنسیتی گفت‌وگو کرده است.

به نظر شما، جایگاه زنان در دموکراسی آینده چه خواهد بود؟ آیا حضور زنان در جامعه آینده ایران عادلانه خواهد بود؟

خیزش انقلابی زن، زندگی، آزادی را در حقیقت می‌توان حاصل ۴۴ سال مقاومت و مبارزه زنان ایران در مقابل رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی تلقی کرد. زنان ایران دوشادوش یکدیگر و نسل پشت نسل، پرچم برابری خواهی را زمین نگذاشتند و در این راه جان، آزادی، امنیت و وطن خود را از دست دادند. فرآیند این چهار دهه مبارزه زنان ایران، در یک لحظه تاریخی، پس از قتل مهسا (ژینا) امینی در شعار سیاسی زن، زندگی و آزادی متبلور شد. به گمان من، این سه کلمه (زن، زندگی و آزادی) فراتر از بار شعاری، بار مفهومی از مطالبات سیاسی و مدنی مردم ایران را دارند. نسل جوان زنان ایران، به آگاهی و بلوغ سیاسی و اجتماعی خاصی رسیده‌اند که دیگر حکومت ستیز را بر نمی‌تابند.

راه آینده زنان ایران از مسیر گذشته و حال می‌گذرد و بدون در نظر داشتن پیشینه تاریخی جنبش زنان و حرکت‌های فمینیستی، نمی‌توان آینده زنان ایران را مورد بحث قرار داد. آنچه که مسلم است، رسیدن به یک سیستم نظام مند سیاسی بر مبنای اصول سکولار دموکرات که در آن برابری جنسیتی تضمین شده باشد، یک شبه امکان ندارد.

زنان ایران گرچه امروز پیشرو در جنبش آزادی خواهی مردم ایران هستند و خواسته مشخصی دارند و آن تغییر رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی است، ولی در راه رسیدن به این هدف، کار و تلاش بسیار لازم است چرا که در حقیقت، تغییر نظام سیاسی زن ستیز، به خودی خود نمی‌تواند تضمینی برای برابری جنسیتی

دموکراسی و موانع آن؛ نقش لمپن‌ها در منحرف سازی انقلاب‌های مردمی



«پنج هزار نفر از کسانی که در آشوب‌ها حضور داشتند ولی در احزاب و جریان‌های سیاسی حضور نداشتند بلکه از اشرار و اراذل بودند را شناسایی و در منزلشان کنترل می‌کردیم. روزی که فراخوان می‌زدند این‌ها کنترل می‌شدند و اجازه نداشتند از خانه بیرون بیایند. بعد این‌ها را عضوگردان کردم. بعداً این سه گردان نشان دادند که اگر بخواهیم مجاهد تربیت کنیم باید چنین افرادی که با تیغ و قمه سر و کار دارند را پای کار بیاوریم...»

عبارات بالا، بخش‌هایی از گفته‌های حسین همدانی، از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران درباره سازماندهی «اراذل و اوباش» برای سرکوب خیزش‌های مردمی در سال ۱۳۸۸ است. لات‌ها، لوطیان، لمپن‌ها یا اراذل و اوباش، به عنوان یکی از نیروهای اجتماعی تاثیر گذار شهری، در هر دوره‌ای از تاریخ نوین ایران، همواره مانع جدی‌ای برای به ثمر رسیدن مطالبات دموکراتیک و انقلاب‌های مردمی بوده‌اند. در حقیقت این گروه‌ها، نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از کشورهای جهان، به عنوان یکی از موانع جدی تحقق دموکراسی محسوب می‌شوند.

در خیزش جاری مردم ایران علیه حکومت جمهوری اسلامی، با وجود طرح مطالبات پیشرو و برابری خواهانه که در بطن جنبش «زن، زندگی، آزادی» شکل گرفته، گروه‌های افراطی‌ای هم به تدریج اعلام حضور کرده‌اند که برخی از اقدامات آنها منطبق بر موازین و خواست‌های حقوق بشری نیست.

برای نمونه، علی‌رغم اینکه، مطالبه لغو اعدام و همچنین مطالبه لغو هرگونه شکنجه باید جز اصول پذیرفته شده و بدیهی در سیستم حکومتی پس از جمهوری اسلامی در ایران باشد، این گروه‌ها در خارج از کشور، در یکی از آخرین اقدامات خود، «ماکت چوبه دار» را در تجمعات حمل کردند یا در اقدامی دیگر، عکس یکی از مقامات ارشد دستگاه امنیتی رژیم پهلوی را بالای سر بردند.

مجله حقوق ما، برای بررسی بیشتر نقش تاریخی این گروه‌ها در جلوگیری از به ثمر رسیدن مطالبات دموکراتیک مردم ایران، با مهرداد درویش پور، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه ملاردال سوئد و پژوهش‌گر حوزه حقوق بشر، گفت‌وگو کرده است.

لات‌ها و لمپن‌ها چه جایگاه تاریخی‌ای در به قدرت رسیدن

حکومت‌های استبدادی در ایران دارند؟ چگونه سازماندهی می‌شوند؟

پدیده لمپنیسم تنها مختص ایران نیست. نخستین بار مارکس بود که به نقش مخرب «لمپن پرولتاریا» در نبرد طبقاتی در فرانسه و ایدئولوژی آلمانی اشاره کرد. نقش لمپن‌ها در صفوف فالانژیست‌های اسپانیا در جریان جنگ داخلی اسپانیا که به تحکیم قدرت فرانکو و سرکوب جمهوری خواهان منجر شد، بسیار برجسته بود. در کودتای سرهنگ‌ها در یونان، نقش دسته‌جات لمپن در به قدرت رسیدن کودتاگران و شکست حزب سوسیالیست سیریزا در آن زمان، بسیار پر رنگ بود. لمپن‌ها در صفوف «پیراهن مشکی‌ها» که به گفته خودشان به «کار کثیف» سرکوب دگراندیشان در دوران موسولینی می‌پرداختند، با رژه‌های خود در به قدرت رساندن او نقش مهمی داشتند. در دوران به قدرت رسیدن هیتلر نیز لمپن‌ها در صفوف «پیراهن قهوه‌ای‌ها» که هیتلر از آنها به عنوان «سگ‌های چابک» نام می‌برد که برای حفاظت از خود و بر هم زدن میتینگ‌ها استفاده می‌کرد، نقش ویژه‌ای ایفا کردند.

لمپن‌ها که برخی آنان را «تن لاش‌ها» یا طفیلی‌ها می‌خوانند، معمولاً به گروه‌های اطلاق می‌شود که اغلب ریشه در تولید ندارند. تحلیل‌های جامعه‌شناسی نشان می‌دهد بخش از تهی‌دستانی که از روستاها به شهر آمده یا حاشیه نشینان شهری که موقعیت با ثباتی در تولید یا بخش فعال اقتصادی نداشته اما در تخریب می‌توانند نقش فعالی ایفا کنند، پایگاه اجتماعی اصلی لمپن‌ها را تشکیل می‌دهند. بسیاری از لمپن‌ها که فاقد شغل و حرفه‌ای درخور بوده یا در شرایط نامطلوب و گاه فلاکت بار به سر می‌برند از طریق بزه کاری، اوباشی، ولگردی، باجگیری و مواردی ازین دست، گذر عمر می‌کنند. با این همه، جایگاه و کم و کیف رفتار آنان امروز تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد.

لمپن‌های سیاسی معمولاً گروهی از افراد «بی‌ریشه» و بی‌هویت و برخاسته از طبقات پائینی هستند که می‌کوشند از خاستگاه اولیه خود فاصله گرفته و از طریق چسبیدن به مظاهر اقتدار، هویتی نوین بیابند. اما امروز دایره لمپنیسم به تدریج بعضی افراد تحصیل‌کرده را نیز در بر گرفته است که وجه مشترک همه آنان هرج و مرج طلبی، اغتشاشگری، ویرانگری و جذب ایدئولوژی‌های اقتدارگرا شدن است که «تئودور آدورنو» تصویر

از سلطنت هویت می‌بخشند. هرچند از همان روش‌های اسلاف خود در ایران و جهان سود می‌جویند. آنان چه در دنیای مجازی و چه در تظاهرات‌ها با اعمال زور و قلدری و تهدید مخالفان و ایجاد درگیری و رعب و وحشت علیه دیگر مخالفان دگراندیش نظام، بخشی از ارتش «فالانژیست‌های سکولار» آینده ایران را تشکیل خواهند داد. تمام بررسی‌های انجام شده در باره نقش لمپن‌ها اما نشان می‌دهد که آنان تهدیدی علیه دموکراسی محسوب می‌شوند.

با وجود اینکه «مطالبه لغو اعدام» یک مطالبه حقوق بشری است و باید در قوانین سیستم حکومتی در ایران آینده لحاظ شود، در تجمعات اخیر در خارج از کشور اما افرادی همراه خود ماکت چوبه دار آوردند یا در اقدامی دیگر، تصویر پرویز ثابتی، یکی از اعضای ارشد ساواک، را بالای سر بردند. در پاسخ به پرسش قبلی، شما اشاره کردید لات‌ها و لمپن‌ها در ایران، عمدتاً از طبقات فرودست هستند و از روستاها به شهر آمده‌اند. با در نظر گرفتن اینکه گروه‌های لمپن در خارج از کشور هم تشکیل شده، احتمالاً افراد تحصیل کرده‌ای هم بین آنها حضور دارند. به نظر شما، چرا برخی از افراد تحصیل کرده و حتی افرادی که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی فرودست هم نیستند، با این گروه‌ها همراه شده‌اند؟

سپس در حکومت اسلامی تنگاتنگ تر شد و از آنان بی‌هیچ پرده پوشی در لباس مداحان و دسته جات حزب اللهی برهم زنده تظاهرات مخالفان استفاده شد. مسعود نقره کار، در کتاب ارزشمند خود به نام «زنگی‌های گود قدرت» که درباره لات‌ها نوشته، بررسی تاریخی و مفصلی در این زمینه انجام داده است. همچنین هانا آرنه و برخی متفکران دیگر در تعریف حکومت‌های توتالیتر، بر اتحاد اوباشان و نخبگان، همچون شالوده این حکومت‌ها تاکید کرده‌اند. پدیده تازه‌ای که امروز در خارج از کشور با آن روبه‌رو هستیم، رشد گروه‌های لمپنی است که کمتر رنگ مذهبی داشته و بیشتر به عنوان مخالف حکومت اسلامی، اما یکسره بیگانه با دموکراسی، خود را با نمادهای اقتدارگرایی سکولار و ناسیونالیستی و هواداری



شعبان جعفری و یارانش در کودتا علیه دولت مصدق و سرکوب دیگر مخالفان برجسته بود. طیب حاج رضایی اما که ابتدا به شاه تمایل داشت و به کاشانی نیز یاری رساند، در شورش ارتجاعی ۱۵ خرداد ۴۲ در حمایت از خمینی نقش داشت و هم از این رو سپس اعدام شد.

خمینی هم در دفاع از نقش لمپن‌ها گفته بود: «اینها به اسلام علاقه‌مند هستند و اگر روزی یک کارهایی کرده‌اند، عرق دینیش بوده. این‌ها نوکر امام حسین هستند. در عرض سال همه فکرشان این است که محرمی بشود، عاشورایی بشود و به عشق امام حسین سینه بزنند، خرج بکنند، چه بکنند و از این حرف‌ها، از این‌ها خاطر جمع باشید».

بعدها رابطه روحانیت با لمپن‌ها و جاهلان در جریان انقلاب و

روشنی از آنان در کتاب «شخصیت اقتدارطلب» بدست داده است.

سرخوردگی از اوضاع ناپهنجار و جایگاه آسیب دیده و بی ثبات خود، حسرت از کمبودها و ناکامی در برآوردن آرزوها، و احساس هیچ بودگی می‌تواند پرخاشگری، خشونت ورزی و اقتدارگرایی را به تنها امکان «کاربر اجتماعی» این گروه بدل سازد. جریان‌های سیاسی دموکراتیک معمولاً می‌کوشند یا با همگرایی یا رقابت سیاسی سالم به شیوه‌های عقلانی و مدرن و از طریق گفتگو برای پیش برد خواست‌های سیاسی عمل کنند. لمپن‌ها اما به گونه‌ای کاملاً هدفمند از غیر عقلانی‌ترین و غیر دموکراتیک‌ترین شیوه‌های ممکن از جمله از طریق اعمال فشار، قلدری، دشنام، تهدید، خشونت کلامی و فیزیکی و تخریب و ارباب، برای پیش برد مقاصد خود سود می‌جویند. این گروه که معمولاً فاقد هر نوع جهان بینی، هنجار یا پیشینه سیاسی است، بهترین ابزار نه فقط برای حکومت‌های استبدادی و توتالیتر و صاحبان قدرت، بلکه برای پیروزی جنبش‌های پوپولیستی و اقتدارگرا در تحمیل خود به دیگران است. بی اخلاقی، بی پرنسیپی، نابردباری، گریز از گفتگو، بی‌زاری از اندیشه و فرهنگ و روشنفکر ستیزی، برجسته‌ترین ویژگی‌های این گروه است که آنان را مستعد جذب گرایش‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی چه از نوع دینی چه سکولار می‌کند.

در ایران البته لات‌ها و لمپن‌ها که بیشتر گرایش‌های مذهبی داشته‌اند، در دوران قاجار، عصر پهلوی و در جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی را در تحولات سیاسی و اجتماعی ایفاء کرده‌اند. در زمان مشروطه بخشی از آنها حامی انقلاب مشروطه شدند، اما بخش مهم تری به جنگ با مشروطه خواهان پرداختند. حملات لمپن‌ها (لوطی‌ها) تحت حمایت شاه وقت، در میدان توپخانه علیه مشروطه خواهان و مردم، نمونه بارز آن بود. در دوران پهلوی، رضا شاه نیز برای به قدرت رسیدن به نحو گسترده‌ای از لمپن‌ها استفاده کرد. هرچند پس از به قدرت رسیدن، حمایت خود را از آنها قطع کرد.

از شهریور ۱۳۲۰ به این سو، با به قدرت رسیدن محمد رضا شاه، دوباره شاهد برآمد لمپن‌ها و استفاده احزاب و دربار از آنها برای سرکوب مخالفان بوده‌ایم. در این میان، به ویژه نقش گروه

سلطنت طلب افراطی شده‌اند، بسیار زیاد است.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه در طیف هواداران پادشاهی، کنترلی بر هواداران رضا پهلوی وجود ندارد، عناصر نفوذی می‌توانند به سادگی در چنین جمع‌هایی حضور داشته باشند.

از طرف دیگر، افراد دیگری هم در این میان وجود دارند که با اطمینان نمی‌توان از آنها به عنوان «لمپن‌ها» نام برد. این افراد عمدتاً متشکل از جوانان مهاجری هستند که در کشورهای غربی بزرگ شده‌اند و بخشی از آنان با یک نوع حاشیه نشینی دوگانه مواجهند. پژوهش‌های پیشین، چنین افرادی که به سمت گروه‌های افراطی اسلام گرا جذب شدند را مورد توجه قرار داده است.

اگر جوانان حاشیه نشین در جامعه اکثریت و «لمپن‌های سفید و اروپایی» می‌توانند جذب گروه‌های راست گرای افراطی، فاشیستی و نژادپرست شوند، در میان مهاجرت‌باران معمولاً افراد جوان به حاشیه رانده شده، بیشتر به سمت اسلام‌گرا جذب می‌شوند. بخشی از آنان حتی طرفدار داعش شدند و برای این گروه تروریستی جنگیدند. به عبارت دیگر جوانان مهاجر تبار برخاسته از حاشیه نشینی دوگانه، با تشکیل گنگ‌ها، گروه‌های جنایی و ماجراجو برای خود هویت و اعتبار و «کاربر» ساخته و از آنجایی که بیشترین زمینه را برای جذب شدن به گروه‌های اقتدارگرا دارند، به افراط‌گرایی متمایل می‌شوند.

در مورد ایرانیان مهاجر مساله اندکی تفاوت دارد. با توجه به اینکه در ایران یک حکومت اسلامی برقرار است و مهاجران ایرانی تبار در غرب، عمدتاً از حکومت اسلامی منزجر هستند، نمی‌توان انتظار داشت که این افراد جذب اسلام‌گرایی بشوند. برعکس، ایدئولوژی اولترا ناسیونالیستی، گذشته‌گرا و راست افراطی، زمینه ساز جذب بخشی از این جوانان مهاجرت‌بار است که از حاشیه نشینی دوگانه رنج می‌برند. برای یک بحث قابل استناد ما نیازمند بررسی‌های جدی‌تر هستیم. اما برخی از بررسی‌های مقدماتی و گمانه زنی‌ها نشانگر آن است که بخشی از این افراد سابقاً در دسته جات لمپنی یا گنگ‌ها حضور داشته‌اند. برخی هم صرفاً در موقعیت حاشیه‌ای قرار دارند.

همه طرفداران سلطنت یا رضا پهلوی را نباید به این گروه‌ها تقلیل داد. بسیاری تحصیل کرده‌اند و از مشاغل خوبی برخوردارند و بخشی متعلق به طبقه متوسط یا حتی طبقات



تندرو تبدیل شده‌اند.

به طور خلاصه، در تشریح آنها می‌توان گفت، افرادی به شدت اقتدارگرا و نابردبار هستند که می‌توانند تظاهرات‌های مسالمت آمیز ایرانیان در خارج از کشور را بر هم بزنند، کتک کاری راه بیاندازند و شعارهای رکیکی مانند «سبزی پلو با ماهی...» و نظایر آن را در خارج از کشور سر دهند.

این دسته‌جات لمپن احساس می‌کنند اقتدارگرایی راست افراطی در میان سلطنت طلبان تندرو، بهترین پلتفرم برای هویت‌یابی آنان است. بنابراین منظور آنها از سلطنت طلبی نه ناشی از یک آگاهی یا گرایش سیاسی بلکه صرفاً بابت احترام به اقتدار مطلقه نظام پهلوی در گذشته است. هم از این رو حتی به ستایش افرادی مانند پرویز ثابتی می‌پردازند که او را دارای شأن و افتخار می‌دانند. در تجمعات اخیر در بروکسل، همین گروه لمپن، تصاویر پرویز ثابتی را بالای سر بردند یا ماکت چوبه‌های دار را به تظاهرات آوردند و شعارهای مانند «جاوید شاه» سر دادند. اینان از زمره افرادی هستند که در فضای اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی نیز زبانشان تهدید، دشنام، فحش‌های

جنسی و مواردی از این دست است.

تا پیش از این، تهدید و هتاک‌های لمپن‌ها علیه مخالفان سلطنت بیشتر به نیروهای سایبری جمهوری اسلامی نسبت داده می‌شد اما این‌روزها که فضا برای برپایی تظاهرات در خارج از کشور بیشتر شده، این افراد با هنرنمایی‌هایشان نشان دادند که نمی‌توان آنها را به ارتش سایبری نظام برای تفرقه افکنی تقلیل داد.

اگر توتالیتریسم محصول اتحاد نخبگان و اوباش است، نباید انتظار داشت در میان سلطنت طلبان افراطی تنها شاهد گروه‌های حاشیه نشین یا لمپن باشیم. بخشی از نخبگان سیاسی جامعه که دست راستی افراطی محسوب می‌شوند در کنار این افراد و گروه‌ها حضور پیدا کرده‌اند.

به بیان دیگر، نوعی همسویی میان لمپن‌ها و برخی از تحصیل کردگان و نخبگان سیاسی طرفدار سلطنت وجود دارد. اگر ترساندن و حذف دیگران و به کرسی نشاندن حرف خود به هر قیمت، شالوده ایدئولوژی‌های توتالیتر و اولترا راست ناسیونالیستی است، یک همدستی و یک تقسیم کار خواسته یا ناخواسته میان دو گروه نخبگان سیاسی راست افراطی و لمپن‌ها در این طیف نیز نباید دور از انتظار باشد بلکه به آن باید همچون بخشی از فرآیندی در مسیر تحکیم ایدئولوژی اقتدارگرا و تحمیل آن به دیگران نگریست.

از دیدگاه شما چه راهکاری برای جلوگیری از مصادره یا به انحراف رفتن انقلاب جاری در ایران توسط این گروه‌ها وجود دارد؟

به نظر من، هرگونه مداخلات، تساهل و چشم‌پوشی بر رفتارهای این گروه فشار راست افراطی سلطنت طلب، نادرست است. باید در مقابل چنین گروه‌ها و افرادی ایستادگی کرد و آنها را طرد کرد (اصولاً باید در برابر هرگونه افراط‌گرایی ایستاد). باید نشان داد که در «جنبش زن زندگی آزادی»، جایگاهی برای چنین رفتارهایی نیست.

از طرف دیگر، این ادعا که گویا همه سلطنت طلبان جزو گروه‌های راست افراطی و لمپن هستند غیر واقعی است. بگذریم از این که همه هواداران رضا پهلوی نیز الزاماً سلطنت طلب نیستند. نباید صف بندی را تنها به هواداران و مخالفان پهلوی

یا سلطنت طلبان و جمهوری خواهان تقلیل داد. به جای آن باید به ویژه از مرزبندی رویکرد دموکراتیک، ضد تبعیض و برابری طلبانه با رویکردهای اقتدارگرا، لمپنیستی و افراطی سخن گفت که در هرگرایشی نیز ممکن است بالقوه وجود داشته باشد. واقعیت این است که برخی از هواداران رضا پهلوی ممکن است پیرو گفتمان لیبرال دموکراسی باشند یا با وجود اینکه خود را «مشروطه خواه» می‌دانند، با دسته‌جات لمپن و اقتدارگرایی سلطنت طلب افراطی هم‌سوئی نداشته باشند. باید به گونه‌ای عمل کرد تا چنین افرادی را به یک اتحاد استراتژیک با لمپن‌ها به صرف دفاع از پهلوی سوق ندهیم، بلکه خواستار آن باشیم تا آنان اگر برآستی به دموکراسی باورمند هستند صفوف خود را جدا کنند.

در این زمینه، نقش و سهم رضا پهلوی مهم‌تر از سایرین است. او است که اگر مایل است دیگران ادعاهای دموکراتیک او را جدی بگیرند، پی درپی باید از گروه‌های لمپن و اقتدارگرا فاصله بگیرد. وگرنه رفتار تا کنونی او شبیه رهبران پوپولیستی است که می‌کوشد هر دو گروه «اوباشان و نخبگان» را دور خود جمع کند. در عین حال، جمهوری خواهان، چپ‌گرایان، طرفداران جبهه ملی، گروه‌های فمینیستی، گروه‌های اتنیکی و لیبرال دموکرات‌ها ضمن جدا کردن صف تظاهرات خود از این دسته‌جات شبه فاشیستی و لمپن، باید بر افراد معتدل‌تر در طیف طرفداران رضا پهلوی اعمال فشار کنند تا با این گروه‌های خوف‌انگیز لمپن هم‌صدا نشوند.

به تازگی، امیر خدیر، نماینده ایرانی تبار پیشین در پارلمان کبک کانادا، دل‌نگرانی‌های خود از این رخدادها را در مقاله‌ای منتشر کرد. او در مقاله خود، به رغم خوش‌بینی‌های نهفته در آن، خطاب به حامد اسماعیلیون نوشت که به رضا پهلوی بگوید که از پرویز ثابتی اعلام برائت کند و هشدارهای جدی در این زمینه داد. بسیاری از فعالان سیاسی و مدنی دیگر هم رضا پهلوی را مورد نقد و نکوهش قرار دادند و از او خواستند که اگر واقعا مدعی دموکراسی است، تکلیف خود را با این گروه‌های فشار و فاشیستی روشن کند.

رضا پهلوی گرچه گاه نیز اعلام برائت می‌کند، اما در گفتگو با رادیو فرانسه، زمانی که در مورد پرویز ثابتی مورد سوال قرار گرفت، به صراحت واکنش قربانیان شکنجه به حضور ثابتی در تظاهرات

لس آنجلس را «اختلاف افکنی» خواند و گفت: «حکومت ایران، منشا این گونه اقدامات تفرقه افکنانه در فضای حقیقی و مجازی است». این به این معنی است که او گویا حاضر نیست از گرایش اولترا راست فاشیستی که پرویز ثابتی را امروز به نماد خود تبدیل کرده، اعلام برائت کرده و فاصله بگیرد. تا مبدا بخشی از پایه اجتماعی خود را از دست بدهد.

چنین واکنشی این نگرانی را افزایش می‌دهد که گویا هدف رضا پهلوی کسب قدرت به هر قیمت است. وگرنه، هیچ فرد دموکراتی نباید در برابر حضور پرویز ثابتی در تجمعات یا در برابر خشونت‌هایی که طرفداران سلطنت در تظاهرات گوناگون به کار می‌برند، سکوت کند.

امروز سکوت در برابر این دسته‌جات افراطی، دو تاثیر منفی به دنبال خواهد داشت: از یک سو، باعث ایجاد شکاف و جدایی در بین جنبش مردمی داخل و خارج از کشور خواهد شد و ممکن است برخی از هراس‌اینکه پس از فاشیسم جمهوری اسلامی، فاشیسم دیگری در راه باشد، از ادامه مبارزه نا امید شده و خانه نشین شوند. از سوی دیگر، این مساله در خارج از کشور، گفتمان دموکراتیک، صدای جنبش فمینیستی و جنبش ضد تبعیض و همبستگی متکثر را کم رنگ خواهد کرد.

سکوت در برابر خشونت این گروه‌ها، به نوعی «خشونت منفعل» منجر خواهد شد. شهروندان و فعالان مدنی و سیاسی، با سکوت در برابر خشونت گروه‌های لمپن و اقتدارگرا، به عادی سازی آنها و رواج آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم یاری می‌رسانند.

قطعا باید در برابر گروه‌های فشار و دستجات لمپن‌ها، صدای اعتراض مردم را بلندتر کرد و خطرات و تاثیرات مخرب آن را بر جنبش زن زندگی آزادی بیان کرد. در سطح رقابت‌های سیاسی هم باید تاکید کرد که هر نیروی دموکراسی خواه، جدا از اینکه چپ، لیبرال، مشروطه خواه و جمهوری خواه باشد، میزان فاصله گذاری آنها با این گروه‌های شبه فاشیستی خود یک معیار سنجش برای باورمندی این افراد به دموکراسی است. اگر چنین نکنند، نشان می‌دهد مانند روحانیون و به ویژه خمینی که هم از لمپن‌ها و هم از برخی از چهره‌های روشنفکر برای به قدرت رسیدن استفاده کرد، آنها نیز می‌کوشند از همه ابزارها از جمله از گروه‌های لمپن برای به قدرت رسیدن استفاده کنند.

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر
ایران / محمود امیری مقدم
سردبیر این شماره: مریم غفوری
تماس با مجله: mail@iranhr.net